

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث

بحث ما در آیات جهاد ابتدایی در سال گذشته، ملاحظه فرمودید که ما آیاتی که در قرآن کریم دلالت بر جهاد ابتدایی دارد را به صورت مفصل و مشروح مورد بحث قرار دادیم و اثبات کردیم که از آیات شریفه قرآن استفاده می‌کنیم که جهاد ابتدایی مشروعیت دارد و این تقسیمی را که فقها دارند «الجهاد علی قسمین دفاعی و ابتدائی» این تقسیم صحیحی است و مطابق با قرآن کریم است. در مقابل بعضی که کتاب نوشتند گفتند این تقسیم غیر صحیح است و ما در قرآن کریم چیزی غیر از جهاد دفاعی نداریم، ملاحظه کردید ما آیات مفصلی را مورد بحث قرار دادیم، خصوصاً آیات سوره مبارکه براءت، آن آیات اولیه به خوبی دلالت بر بحث جهاد ابتدایی دارد.

بحث آیات که تمام شد یک روایت صحیحی را ذکر کردیم که آن هم خیلی مهم بود که از آن روایت صحیح استفاده شد که یک ترخیصی برای ترک این واجب از ناحیه رسول خدا(ص) صادر شده و آن روایت هم روایت خیلی مهمی بود که بحث آن روایت را هم گذراندیم، بعد بیان کردیم در مقابل این آیات دو طائفه از آیات هستند که ما اینها را باید مورد بحث قرار بدهیم لعل این دو طایفه از آیات مقید آن آیات جهاد ابتدایی واقع شوند، کما اینکه بعضی فقها همین نظر را داشته‌اند و گفته‌اند آیاتی که می‌گوید «فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»^[1] یا «فَاتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»^[2]، اینها به برخی از آیات دیگر تقيید خوردند، به آن آیاتی که اگر کفار و مشرکین آمدند با شما جنگ کردند، سال گذشته برخی از این آیات را هم مورد بحث قرار دادیم اما در بحث امروز می‌خواهیم این آیه شریفه سوره مبارکه بقره «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^[3] را مورد بحث قرار بدهیم ربما يتوهم بل يقال که این آیه دلالت بر این دارد که اساساً برای دینداری نباید از سیف، اجبار و اکراه استفاده کرد.

بررسی دلالت آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بر عدم استفاده از اجبار در دینداری

الف: احتمال اول

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ؛ آیا این جمله و این آیه‌ی شریفه عنوان خبری را دارد یا عنوان انشائی؟ آیا این جمله‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» مثل «فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»^[4] است؟ مثل لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است؟ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، اگر بگوئیم مثل اینها می‌ماند یعنی همانطوری که لا ضرر و لا ضرار در مقام بیان حرمت ضرر و اضرار است، «فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» در مقام انشاء است، یعنی اینها در حج حرام است از محرمات احرام است، رفث، فسوق و جدال حرام است. آیا آیه دلالت دارد بر اینکه اکراه در دین حرام است؟ در نتیجه خواهیم کسی را اکراه یا اجبار کنیم بگوئیم یا مسلمان بشو و الا قتلک! یا اسلام بیاور و یا تو را خواهیم کشت! این اسلامی که می‌آورد اسلام از روی اجبار است، آیه هم که می‌گوید اکراه

در دین حرام است، اگر ما آمديم آيه را يك معنای انشائی برایش كرديم اين نتيجهی قهری اش است كه اكراه حرام است و در نتيجه نبايد در دينداری متوسل به اكراه و اجبار شويم، اين يك احتمال.

احتمال دوم:

احتمال دوم اين است كه اين «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» به قرينهی بعد، «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، هذه الآية و هذه الجملة اخبارية، به قرينة التعليل الوارد بعدها، بگوئيم آيه می فرماید چون ما رشد و غي را بيان كرديم، «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، مثل «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ما راه رشد را معين كرديم، راه غي را هم معين كرديم، وقتی معين شد ديگر نيازی به اكراه نيست، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» يعنی در دين اكراه اثر ندارد، در دين نيازی به اكراه نيست، چرا؟ برای اينكه «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، ادلهی واضحهی هدايت ذكر شده، ادلهی واضحهی برای ضلالت هم ذكر شده، اينها مشخص است. هر انسانی خودش اينها را انتخاب می كند اكراه ديگر معنا ندارد كه بگوئيم اين جمله جملهی خبری است.

احتمال سوم:

يك احتمال سومی هم وجود دارد؛ كه اين هم نزديك به احتمال دوم است، بگوئيم آيه می فرماید «لَا تَقُولُوا لِمَن دَخَلَ فِي الدِّينِ بَعْدَ الْحَرْبِ أَنَّهُ دَخَلَ مَكْرًا»، لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، لا تقولوا لمن دخل في الدين بعد الحرب، مسلمانها می رفتند جنگ می کردند و بعد از آن يك عده می آمدند مسلمان می شدند، يك گروهی می گفتند اينها كه آمدند مسلمان شدند از روی اكراه مسلمان شدند، آيه می فرماید لا تقولوا لمن دخل في الإسلام و الدين بعد الحرب أنه دخل مكرهاً، شبيهه «وَلَا تَقُولُوا لِمَن أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»^[5]، بگوئيم آيه دلالت بر اين معنا داشته باشد، پس مجموعاً در اين آيه شريفه سه احتمال بدو به ذهن می رسد يعنی ما اگر به هيچ تفسيری هم مراجعه نکنيم می گوئيم «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، با قطع نظر از شأن نزول، با قطع نظر از كلمات مفسرين، اين احتمالات ثلاثه در اين آيهی شريفه وجود دارد.

باز اين نکته را عرض كنيم برخی قائل شدند به اينكه آيات جهاد ابتدایی آياتی كه از سوره های مختلف قبلاً خوانديم ناسخ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است. اگر بخواهد ناسخ باشد منوط به اين است كه ما معنای اول را برای آيه ذكر كنيم، بگوئيم «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در مقام انشاء است مثل «فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ فِي الْحَجِّ» است، بگوئيم در مقام انشاء است بعد نتيجه بگيريم در دين نبايد با اكراه و اجبار وارد شويد، بعد بگوئيم خدا بعداً فرموده نه! «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»، اگر ما بخواهيم مسئلهی نسخ را مطرح كنيم بايد اولاً آيه را انشائی بگيريم. و ثانياً ما قبلاً هم عرض كرديم نسخ در جایی است كه جمع بين اين آيات ممكن نباشد اما ازا قلا به اينكه اين آيهی سوره بقره دلالت بر يك مطلبي دارد كه اين مطلب با آيات جهاد ابتدایی منافات ندارد. اگر آمديم اين را اثبات كرديم، باز مسئلهی نسخ در اینجا مطرح نمی شود.

برخی گفته اند اين آيه 256 سوره بقره منسوخه، كه عرض كرديم اگر بخواهد نسخ ثابت باشد متوقف بر دو امر است: (1) انشائی بودن آيه (2) عدم امكان جمع بينهما.

برخی گفته اند اين آيه 256 مربوط به اهل كتاب است، چون اهل كتاب بايد يا مسلمان می شدند يا كشته می شدند و يا جزیه می دادند، بگوئيم اين آيهی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» يعنی اهل كتاب را بگوئيم جزیه بپردازند، نمی خواهد در دين اكراهشان كنيم كه حتماً ببايند مسلمان شوند، بگوئيم از اول خدای تبارك و تعالی در خصوص اهل كتاب اين را فرموده، اين هم احتمال دوم در مورد اين آيه شريفه.

ما برای اینکه معنای آیه را خوب متوجه شویم مناسب است که اول شأن نزول آیه را بیان کنیم ولو اینکه شما بدانید شأن نزول محدود نمی‌کند دایره آیه را، شأن نزول اینطور نیست که بیايد دایره‌ی آیه را به خودش محدود کند اما دو شأن نزول برای این آیه ذکر شده:

شأن نزول اول:

«كان لرجل من الأنصار من بني سالم بن عوف ابنان، فتتصرا قبل أن يبعث النبي (صلى الله عليه و سلم)، ثم قدما المدينة في نفر من النصاري يحملون الطعام، فأتاها أبوهما، فلزمهما و قال: و الله لا أدعكما حتى تسلما، فأبيا أن يسلما، فاختصموا إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال: يا رسول الله، أ يدخل بعضي النار و أنا أنظر؟ فأنزل الله عز و جل: لا إكراه في الدين قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فُخْلِ سَبِيلَهُمَا»^[6]

یک انصاری بود از قبیله بنی سالم بن عوف که دو پسر داشت، که اینها نصرانی شدند. حالا در اینجا دارد: قبل أن يبعثَ قبل از اینکه رسول خدا کسی را بفرستد به آنجا برای آن قبیله که بیايند اسلام بیاورند؛ چون قبل أن يُبعثَ که نمی‌شود خواند، چون قبل از مبعوثیت رسول خدا که ملزم به اسلام نبودند! قبل از اینکه رسول خدا کسی را بفرستد برای اینکه قبیله هم بیايند اسلام بیاورند اینها نصرانی شدند.

در ادامه می‌گوید: پدرشان هم همراه این دو آمد و گفت: من شما را رها نمی‌کنم مگر اینکه اسلام بیاورید. آنها اسلام نیاوردند و این شخص نزد پیامبر آمد و گفت: «یا رسول الله، أ يدخل بعضي النار و أنا أنظر؟» مثلاً گفته این کسی که پاره‌ی تن من است و از خود من است داخل در جهنم می‌شود و من دارم نگاه میکنم؟! فنزلت این آیه نازل شد «لا إكراه في الدين» بعد که این آیه نازل شد این هم هر دو بچه‌ی خود را رها کرد، این یک شأن نزول که اینجا ذکر شده.

حالا آیا ما باشیم و این شأن نزول؛ آیا این شأن نزول قرینه نمی‌شود بر اینکه این «لا إكراه في الدين» در مقام انشاء است؟ یا اینکه این شأن نزول نه قرینه‌ی بر انشائی بودن می‌شود و نه قرینه‌ای بر اخباری بودن. در این شأن نزول آیه که نازل شد پدر دیگر اینها را رها کرد، «لا إكراه في الدين قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ». آیا خود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و این شخص از این آیه فهمید اکراه در دین حرام است؟ گفت حالا که اکراه حرام است من دیگر اینها را اکراه نمی‌کنم، چون بر من حرام است! عرض کردیم اگر گفتیم این آیه انشائی است می‌شود من الآيات الفقهية في القرآن الكريم، اگر گفتیم انشاء است یعنی تدلّ علی حرمة الإكراه، اکراه حرام است، از جمله حرمت اکراه این است که در اصل دین هم حق نداری اکراه کنی. بگوئیم این شخص حرمت را فهمید و لذا رها کرد، اشکال این است که اگر ما آمدیم مسئله‌ی انشائی بودن آیه را می‌خواهیم مطرح کنیم مسئله‌ی دین و اعتقاد از امور قلبیه است، امور قلبیه لا تقبل الاكراه، قابلیت اکراه ندارد، شما با اکراه بگوئید که باید یک کسی را دوست داشته باشید، نمی‌شود! حب، بغض، اینها من الامور القلبیه است غیر قابله للإكراه، ایمان هم همینطور، اعتقاد هم همینطور، بگوئیم با اکراه باید خدا را قبول داشته باشی و موحد باشی، قابلیت این را ندارد، با اکراه چیزی محقق نمی‌شود، به عبارت دیگر اکراه بر یک فعل خاصی معنا دارد، اکراهش کنیم این شخص را بزن، این آب را بخور، این کار را انجام بده، اما اکراه بر فعل قلبی معنا ندارد وقتی اکراه بر فعل قلبی معنا نداشت ما چطور می‌توانیم این آیه را به عنوان انشاء قرار بدهیم.

پس باید بگوئیم آیه نازل شد که در دین اکراهی نیست یعنی به عنوان یک امر خبری است، چرا؟ چون «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، رشد از غی جدا و آشکار شده، پدر هم گفت خیلی خُب اینها دارند خودشان به اراده‌ی خودشان راه غی را می‌خواهند طی کنند این دیگر کاری نمی‌تواند بکند، پس ببینید به نظر ما نمی‌توانیم بگوئیم شأن نزول قرینه می‌شود بر انشائی بودن آیه ولو بعد نزول

الآية پدر خلّا سبيلهما، رهایشان کرد ولی از این استفاده نمی‌شود که پدر فهمید اکراه در دین حرام است پس من دیگر اکراه نکنم، این مطلبی است که اینجا است.

این قرینه‌ی واضح و روشن وجود دارد که ایمان از امور قلبیه است، امور قلبیه نمی‌تواند متعلق برای تکلیف واقع شود.

یک کلامی را مرحوم علامه در المیزان دارد، که ما این مطلبی که گفتیم با توجه به این فرمایش ایشان است. البته ایشان آنجا اشاره‌ای به اخباری و انشائی بودن ندادند، ولی می‌فرمایند:

«و في قوله تعالى: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**، نفى الدين الإجباري، لما أن الدين و هو سلسلة من المعارف العلمية التي تتبعها أخرى عملية يجمعها أنها اعتقادات، و الاعتقاد و الإيمان من الأمور القلبية التي لا يحكم فيها الإكراه و الإجبار، فإن الإكراه إنما يؤثر في الأعمال الظاهرية و الأفعال و الحركات البدنية المادية، و أما الاعتقاد القلبي فله علل و أسباب أخرى قلبية من سنخ الاعتقاد و الإدراك، و من المحال أن ينتج الجهل علما، أو تولد المقدمات غير العلمية تصديقا علميا، فقله: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**، إن كان قضية إخبارية حاكية عن حال التكوين أنتج حكما دينيا بنفي الإكراه على الدين و الاعتقاد، و إن كان حكما إنشائيا تشريعا كما يشهد به ما عقبه تعالى من قوله: **فَدَبَّيْنِ الرُّشْدَ مِنَ الْغَيِّ**، كان نهيا عن الحمل على الاعتقاد و الإيمان كرها، و هو نهى منك على حقيقة تكوينية، و هي التي مر بيانها أن الإكراه إنما يعمل و يؤثر في مرحلة الأفعال البدنية دون الاعتقادات القلبية.»

ایشان اولاً دین را معنا می‌کند و می‌فرماید: دین یک معارف علمی است که یک معارف علمی دیگر پشت سرش در می‌آید که یجمعها آنها اعتقادات، و الاعتقاد و ایمان من الأمور القلبية و اکراه و جبر در امور قلبیه حکومت ندارد بلکه اکراه فقط در حرکات ظاهری و اعمال ظاهری است و أما الاعتقاد القلبي فله علل و اسباب الأخرى قلبية من سنخ الاعتقاد و الادراك.

پس خود همین قرینه می‌شود بر اینکه ما بگوئیم آیه‌ی «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» اصلاً انشائی نیست، انشائی که نشد نمی‌تواند با آیاتی که داشت «**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ**»^[7] و یا «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ**»^[8]، نمی‌تواند با آنها مقابله کند، برای اینکه اگر بخواهد مقابله کند باید انشائی باشد، بگوئیم خدا از یک طرف می‌گوید در دین اکراه حرام است از طرف دیگر نمی‌تواند بگوید پس بروید جنگ کنید تا اینها دین پیدا کنند چون جنگ یکی از مصادیق اکراه است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] - توبه (9) : 5.

[2] - بقره (2) : 193 و انفال (8) : 39.

[3] - بقره (2) : 256.

[4] - بقره (2) : 197.

[5] - نساء (4) : 94.

[6] - اسباب النزول (واحدی) : ص86.

[7] - توبه (9) : 73 و تحریم (66) : 9.

[8] - توبه (9) : 123.